

چیکده

بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان در سال ۲۰۲۱، بار دیگر موضوع شناسایی دولت‌ها را به یکی از چالش‌های پرمناقشه حقوق بین‌الملل تبدیل کرد. در حالی که اکثر دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی از شناسایی رسمی این گروه خودداری کرده‌اند، فدراسیون روسیه رویکردی متفاوت اتخاذ کرده و به تدریج وارد مراحل متنوعی از تعامل و شناسایی ضمنی با طالبان شده است. پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا اقدام روسیه در شناسایی طالبان با اصول حقوق بین‌الملل عمومی، به‌ویژه اصل «عدم شناسایی ناشی از نقض قواعد آمره»، سازگار است یا خیر؟ هدف این پژوهش، تحلیل ابعاد حقوقی و ژئوپلیتیکی این اقدام و بررسی پیامدهای آن بر منافع راهبردی جمهوری اسلامی ایران است. مقاله با استفاده از روش تحلیل تطبیقی-موردی، و از طریق مطالعه منابع دکترینال، اسناد بین‌المللی، و رویه دولت‌ها، تلاش می‌کند شناسایی طالبان را در پرتو معیارهای کلاسیک و تحولات نظم پسا-غربی مورد ارزیابی قرار دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اقدام روسیه، اگرچه از منظر سیاسی در چارچوب منافع ژئوپلیتیکی آن قابل تفسیر است، اما از حیث حقوقی با اصول بنیادین، به‌ویژه در زمینه حقوق بشر و قواعد آمره، هم‌خوانی ندارد. از سوی دیگر، ایران با بهره‌گیری از وضعیت مبهم طالبان، ضمن حفظ تعاملات محدود، از شناسایی رسمی پرهیز کرده تا توازن میان الزامات ایدئولوژیک و مصلحت‌های منطقه‌ای خود را حفظ نماید. مقاله در نهایت نتیجه می‌گیرد که شناسایی دولت‌ها در نظم نوین بین‌المللی بیش از پیش تحت تأثیر ملاحظات سیاسی و امنیتی قرار گرفته و ضرورت بازاندیشی در مبانی حقوقی این فرایند را آشکار می‌سازد.

واژگان کلیدی: شناسایی دولت‌ها، طالبان، روسیه، ایران، اسرائیل، دولت غیراستاندارد، امنیت منطقه‌ای

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱

^۱ . دانشجوی دکترای دانشگاه خوارزمی. تهران، جمهوری اسلامی ایران. mjhd1377@gmail.com

مقدمه:

شناسایی دولت‌ها همواره یکی از مباحث بنیادین، و در عین حال مناقشه‌برانگیز در حقوق بین‌الملل عمومی بوده است. در نظریه کلاسیک، شناسایی کنشی سیاسی - حقوقی از سوی دولت‌ها یا نهادهای بین‌المللی تلقی می‌شود که به موجب آن، موجودیت حقوقی یک دولت جدید به رسمیت شناخته شده و آن دولت وارد تعاملات رسمی بین‌المللی می‌شود (Crawford, 2006:19; Talmon, 1998:35). اما این فرآیند در دهه‌های اخیر، به‌ویژه با ظهور بازیگران غیردولتی، دولت‌های غیرهم‌خوان با معیارهای دموکراتیک و فروپاشی دولت‌های کلاسیک، با پیچیدگی‌هایی نوین روبه‌رو شده است. مصداق برجسته این وضعیت، ظهور دوباره طالبان در افغانستان پس از خروج نیروهای آمریکایی و سقوط دولت اشرف غنی در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ است؛ زمانی که این گروه با تسلط کامل بر کابل و نهادهای اجرایی، عملاً قدرت را در دست گرفت، اما پرسش بنیادین در سطح بین‌المللی این بود که آیا طالبان را می‌توان دولت قانونی افغانستان قلمداد کرد؟ و اگر پاسخ منفی است، چه سطحی از تعامل بین‌المللی با این گروه مجاز، و تا چه اندازه مشروع تلقی می‌شود؟ این پرسش، که در بستر تحولات سیاسی و امنیتی افغانستان شکل گرفته، ابعادی فراتر از مرزهای جغرافیایی آن کشور یافته و به مسئله‌ای با پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شده است.

بر اساس معیارهای حقوق بین‌الملل، شناسایی دولت‌ها بر دو نظریه عمده استوار است: نظریه اعلامی، که دولت را واجد شخصیت حقوقی مستقل از شناسایی دیگر کشورها می‌داند، مشروط به داشتن سرزمین معین، جمعیت ثابت و حکومت دارای توان اعمال حاکمیت مؤثر (Montevideo Convention, 1933, Article 1)، و نظریه تکوینی، که شناسایی را شرط تحقق وجود بین‌المللی یک دولت می‌داند (Lauterpacht, 1947). از منظر نظریه اعلامی، طالبان با تسلط نظامی و اداره عملی افغانستان، واجد مؤلفه‌های اولیه دولت است؛ اما در چارچوب نظریه تکوینی، عدم شناسایی رسمی از سوی اکثر دولت‌ها، آن را از حیث حقوقی در وضعیت تعلیق نگاه می‌دارد (Brownlie, 2008:169; Grant, 1999:76). اقدام فدراسیون روسیه در سال ۲۰۲۵ مبنی بر شناسایی رسمی طالبان به‌عنوان دولت قانونی افغانستان، نقطه عطفی در این روند به شمار می‌رود و پرسش‌های چندلایه‌ای را در حوزه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل مطرح می‌سازد. از یک سو، چنین شناسایی‌ای می‌تواند با اصولی چون «عدم شناسایی وضعیتی ناشی از نقض فاحش قواعد آمره حقوق بین‌الملل» در تعارض باشد، اصولی که پیش‌تر در مواردی مانند آپارتاید، تصرف سرزمینی با زور یا رژیم‌های ناقض سیستماتیک حقوق بشر مورد استناد قرار گرفته‌اند (ICJ, 1971; Kelsen, 1941:34). از سوی دیگر، این اقدام می‌تواند به‌منزله تلاش روسیه برای بازتعریف هنجارهای مشروعیت در نظام بین‌المللی و تقابل با رویکردهای غرب‌محور در حوزه حقوق بشر و دموکراسی تلقی شود (Jackson & Sorensen, 2025:185; Charap & Colton, 2025:44).

در این میان، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی منطقه‌ای، در موقعیتی ویژه و دوگانه قرار گرفته است (طاهری، ۱۴۰۴: ۱۲۸). ایران، هرچند در شهریور ۱۴۰۰ دفاتر دیپلماتیک خود را در کابل بازگشایی و تعاملات عملی با طالبان را آغاز کرد، اما تاکنون از شناسایی رسمی آن خودداری نموده است. از یک سو، ضرورت‌های امنیتی، مرزی، مهاجرتی و هویتی (به‌ویژه در ارتباط با شیعیان هزاره و اقوام تاجیک) ایران را به سمت تعامل با طالبان سوق می‌دهد؛ اما از سوی دیگر، اصول ایدئولوژیک و ملاحظات مذهبی، مشروعیت‌بخشی به گروهی با سابقه خشونت علیه شیعیان را دشوار ساخته است (Ehteshami, 2002:112). (Byman et al., 2001:67) در چنین شرایطی، شناسایی طالبان توسط روسیه، می‌تواند معادلات منطقه‌ای را تغییر داده و ایران را در برابر انتخابی دشوار قرار دهد: همراهی با روسیه در راستای همگرایی استراتژیک، یا پایبندی به اصول ایدئولوژیک با هزینه فاصله‌گیری از یک شریک ژئوپولیتیک. این مسئله، به‌ویژه با در نظر گرفتن نقش نهادهای مذهبی و جامعه مدنی در سیاست داخلی ایران، و نیز نگرانی‌های منطقه‌ای مانند گسترش نفوذ ایران در افغانستان از منظر بازیگرانی چون اسرائیل، ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند. (Inbar, 2005:86; Harel, 2021:55).

بر این اساس، این مقاله در پی آن است تا ضمن تحلیل حقوقی شناسایی طالبان توسط روسیه، این اقدام را در پرتو تحولات نظری حقوق بین‌الملل، رویه دولت‌ها و معیارهای عرفی بررسی کند و سپس پیامدهای آن را برای منافع و مواضع حقوقی-راهبردی ایران تحلیل نماید. در سطح نظری، این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا اقدام روسیه با اصول حاکم بر شناسایی دولت‌ها، به‌ویژه پس از تحولات هنجاری حقوق بین‌الملل در دهه‌های اخیر، هم‌خوانی دارد یا نه؟ و در سطح کاربردی، بررسی می‌کند که ایران در برابر این وضعیت چه گزینه‌هایی دارد، و هر یک چه پیامدهایی را در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در پی خواهد داشت. این پژوهش از نظر هدف، ماهیتی نظری-کاربردی دارد؛ زیرا هم در پی تبیین چارچوب حقوقی شناسایی دولت‌های غیراستاندارد است، و هم تلاش دارد یافته‌های خود را در خدمت تصمیم‌سازی سیاست خارجی برای جمهوری اسلامی ایران قرار دهد.

با توجه به مسائل مطروحه در مقدمه، پرسش محوری این پژوهش آن است که آیا شناسایی طالبان توسط فدراسیون روسیه با معیارهای شناسایی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل عمومی، به‌ویژه در پرتو تحولات پس از جنگ سرد و افزایش نقش هنجارهای حقوق بشری در مشروعیت‌بخشی بین‌المللی، سازگار است یا خیر؟ این پرسش، به‌ویژه از آن جهت اهمیت می‌یابد که طالبان از طریق غلبه نظامی، بدون پشتوانه انتخاباتی و در غیاب یک ساختار مشارکتی و فراگیر، قدرت را در افغانستان در دست گرفته است؛ شرایطی که در حقوق بین‌الملل معاصر، اغلب با عنوان دولت‌های غیراستاندارد یا غیرمشروع شناخته می‌شود (Dugard, 1998:49; Talmon, 2011:35). در پیوند با این مسئله، پرسش فرعی دوم آن است که اقدام روسیه در به رسمیت شناختن طالبان چه تبعاتی برای منافع ملی، امنیت منطقه‌ای و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد؟

پاسخ به این دو پرسش، مستلزم بررسی سابقه نظری و رویه‌ای در باب شناسایی دولت‌های حاصل از کودتا، اشغال نظامی یا نقض گسترده حقوق بشر است؛ مسائلی که در پرونده‌هایی چون رژیم نظامی در هائیتی (۱۹۹۱)، شورشیان در سودان جنوبی یا حوثی‌ها در یمن، مورد بحث حقوق‌دانان بین‌المللی قرار گرفته‌اند. در پژوهش‌هایی مانند اثر Grant و Crawford (2006) (1999) تأکید شده است که پس از دهه ۱۹۹۰، عرف بین‌المللی به سمت محدودسازی شناسایی دولت‌هایی حرکت کرده که از طریق زور، تبعیض سیستماتیک، و نقض اصول بنیادین بشری به قدرت رسیده‌اند. همچنین، نظریه عدم شناسایی حاصل از نقض قواعد آمره، که ریشه در آراء دیوان بین‌المللی دادگستری و آموزه‌های حقوق‌دانانی چون Kelsen دارد، شالوده‌ای مهم برای تحلیل این موضوع فراهم می‌آورد. (ICJ, 1971; Kelsen, 1941:58)

بر این اساس، این پژوهش ضمن بهره‌گیری از نظریه‌های کلاسیک و مدرن در باب شناسایی دولت‌ها، بر مبنای تحلیل دکترینال و رویه‌ای، تلاش می‌کند تا نشان دهد که معیارهای شناسایی، دیگر صرفاً به کنترل سرزمینی و اعمال قدرت مؤثر محدود نمی‌شوند، بلکه وابسته به رعایت حداقلی از هنجارهای بین‌المللی نظیر حقوق بشر، اصل عدم تبعیض، و ساختارهای مشارکتی نیز هستند (Franck, 1992:75; Roth, 1999:96). در این راستا، چارچوب نظری مقاله متکی بر تلفیقی از نظریه‌های سنتی حقوق بین‌الملل در زمینه شناسایی، و آموزه‌های ناظر بر مشروعیت هنجاری است که از دهه ۱۹۹۰ به این سو، به‌ویژه در آثار Franck، Crawford و Talmon، توسعه یافته‌اند. از این دیدگاه، شناسایی دولت‌ها نه تنها بازتابی از واقع‌گرایی سیاسی، بلکه شکلی از داوری هنجاری درباره ماهیت و عملکرد رژیم‌های سیاسی تلقی می‌شود.

روش تحقیق در این مقاله، از نوع تحلیل کیفی و تطبیقی بوده و بر اساس منابع حقوقی (نظریات دکترینال، اسناد عرفی، آراء دیوان بین‌المللی دادگستری) و داده‌های سیاست خارجی (مطالعات استراتژیک، تحلیل‌های ژئوپولیتیک و امنیتی) انجام شده است. از نظر هدف، پژوهش ماهیتی نظری-کاربردی دارد؛ زیرا هم به غنای نظری حوزه شناسایی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل می‌افزاید و هم در سطح عملی، می‌تواند در تصمیم‌سازی سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان و تعاملات منطقه‌ای مؤثر باشد. متغیر مستقل در این پژوهش، شناسایی رسمی طالبان از سوی روسیه است؛ متغیر وابسته، تغییرات احتمالی در مواضع حقوقی و دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران است؛ و متغیرهای میانجی و مداخله‌گر، عواملی چون وضعیت حقوق بشر در افغانستان، مناسبات ژئوپولیتیک منطقه، ملاحظات مذهبی و فشارهای داخلی محسوب می‌شوند.

در ادامه، مقاله ابتدا به واکاوی معیارهای حقوقی شناسایی دولت‌ها در پرتو تحولات هنجاری پس از جنگ سرد می‌پردازد، سپس با تمرکز بر پرونده طالبان، رفتار روسیه را با این معیارها تطبیق داده و در نهایت، تبعات این اقدام را برای ایران در سطوح حقوقی، سیاسی و امنیتی تحلیل خواهد کرد.

پیشینه پژوهش

مسئله شناسایی دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های موسوم به «غیراستاندارد»، در سال‌های اخیر به یکی از موضوعات محوری در ادبیات حقوق بین‌الملل عمومی تبدیل شده است. پژوهش‌های متعددی در سطح بین‌المللی و داخلی به بررسی ابعاد نظری، رویه‌ای و پیامدی این موضوع پرداخته‌اند.

در سطح بین‌المللی، آثار کلاسیکی چون *Crawford (2006)* در کتاب «The Creation of States in International Law» و *Grant (1999)* در «The Recognition of States» به‌طور مفصل به تبیین معیارهای شناسایی و تمایز میان نظریه‌های اعلامی و تکوینی پرداخته‌اند (*Talmon (1998)*). با تمرکز بر مفهوم «دولت‌های غیراستاندارد» و روابط بین‌المللی بدون شناسایی، نقش ابزاری شناسایی را در سیاست خارجی دولت‌ها برجسته می‌سازد. همچنین، *Franck (1992)* و *Koskenniemi (2011)* در بررسی رابطه میان مشروعیت و حقوق بین‌الملل، به لزوم انطباق شناسایی با هنجارهای بین‌المللی و قواعد آمره تأکید کرده‌اند. مطالعات موردی در زمینه شناسایی بازیگران غیردولتی یا دولت‌های برخاسته از بحران‌های داخلی - نظیر حوثی‌ها در یمن، رژیم نظامی در هائیتی (۱۹۹۱) و جدایی‌طلبان در سودان جنوبی - نیز از جمله مواردی است که در مطالعات اخیر (مانند *Dugard, 2011* و *Roth, 1999*) تحلیل شده‌اند. اما در این مطالعات، تمرکز خاصی بر پرونده طالبان و اقدام روسیه به‌عنوان مطالعه موردی دیده نمی‌شود.

در فضای آکادمیک ایران نیز برخی پژوهش‌ها به بررسی کلی شناسایی دولت‌ها پرداخته‌اند. برای نمونه مقاله‌ی «بررسی تطبیقی نظریه‌های شناسایی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل» (مجله مطالعات حقوق بین‌الملل، ۱۳۹۸) که بیشتر به تبیین نظریه‌ها پرداخته و فاقد تحلیل موردی معاصر است. مقاله‌ی «بررسی وضعیت حقوقی طالبان پس از ۲۰۲۱ از منظر حقوق بین‌الملل» (مجله مطالعات منطقه‌ای، ۱۴۰۱) که تمرکز اصلی آن بر خود طالبان است، نه بر شناسایی آن توسط بازیگران خاص. پژوهش‌های مرکز مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه و برخی گزارش‌های پژوهشی، به‌ویژه درباره تعامل ایران با طالبان، عمدتاً تحلیلی-امنیتی‌اند و از چارچوب حقوقی روشن استفاده نکرده‌اند.

با وجود این حجم از مطالعات، پژوهشی که به‌طور خاص به بررسی شناسایی طالبان توسط فدراسیون روسیه از منظر حقوق بین‌الملل، با تأکید بر اصل عدم شناسایی ناشی از نقض قواعد آمره، و ارزیابی پیامدهای آن بر منافع جمهوری اسلامی ایران بپردازد، تاکنون صورت نگرفته است. این مقاله می‌کوشد با تلفیق چارچوب تحلیلی حقوقی و ملاحظات ژئوپلیتیکی، یک خلأ اساسی در ادبیات موجود را پوشش دهد و از منظر تطبیقی، پرونده طالبان را به‌عنوان آزمونی برای نظام حقوقی شناسایی دولت‌ها در نظم جهانی نوین بررسی نماید.

۱. چارچوب مفهومی و حقوقی شناسایی دولت‌ها

شناسایی دولت‌ها یکی از پیچیده‌ترین و پرچالش‌ترین مباحث در حقوق بین‌الملل عمومی است. این مفهوم نه تنها با ساختار حقوقی نظام دولت-ملت گره خورده، بلکه بستری است که در آن حقوق، سیاست، مشروعیت و مصلحت ملی تلاقی می‌کنند. از یک سو، شناسایی می‌تواند نتیجه‌ای حقوقی از تحقق شرایط دولت بودن باشد؛ و از سوی دیگر، می‌تواند ابزاری سیاسی در دست دولت‌ها برای مشروعیت‌بخشی یا طرد دیگر بازیگران محسوب گردد. در متون کلاسیک حقوق بین‌الملل، دو نوع اصلی از شناسایی دولت‌ها تفکیک می‌شود:

۱. شناسایی *de facto* (واقعی یا عملی) این شناسایی زمانی اتفاق می‌افتد که یک دولت موجود (یا حکومت) بدون پذیرش رسمی و حقوقی، از نظر عملی مورد پذیرش قرار می‌گیرد، یعنی دولت شناسایی‌کننده روابط محدود یا مشروطی با آن موجودیت

برقرار می‌کند. این نوع از شناسایی، غالباً زمانی رخ می‌دهد که یک دولت جدید یا رژیم تازه تأسیس، کنترل مؤثر^۱ بر سرزمین و جمعیت را اعمال می‌کند، ولی هنوز تردیدهایی در مورد ثبات، مشروعیت یا تعهدات بین‌المللی آن وجود دارد. به تعبیر هرچ لوترباخت، این شناسایی صرفاً به معنای پذیرش یک وضعیت موجود است بدون آنکه دلالتی بر مشروعیت کامل سیاسی و حقوقی آن داشته باشد. (Lauterpacht, 1947:14) چنین شناسایی‌ای می‌تواند گامی مقدماتی برای شناسایی *de jure* تلقی شود یا برعکس، صرفاً اقدامی موقتی و تاکتیکی برای تأمین منافع کوتاه‌مدت باشد. نمونه تاریخی بارز شناسایی *de facto*، تعامل برخی کشورها با جمهوری خلق چین پیش از شناسایی رسمی آن در سال ۱۹۷۱ است؛ یا تعامل برخی دولت‌ها با حکومت نظامی سودان جنوبی در مراحل اولیه قدرت‌گیری آن‌ها.

۲. شناسایی *de jure* (رسمی یا حقوقی): این شناسایی به معنای پذیرش کامل و رسمی یک دولت یا حکومت جدید است، به‌گونه‌ای که دولت شناسایی‌کننده، آن موجودیت را به‌عنوان نماینده قانونی و مشروع سرزمین و ملت مربوطه می‌شناسد. این نوع شناسایی از منظر حقوقی به معنای پذیرش عضویت در جامعه دولت‌های مستقل است و پیامدهایی همچون روابط دیپلماتیک، تعهدات بین‌المللی، و اعمال صلاحیت حقوقی در سطح بین‌المللی به دنبال دارد. طبق نظریه کلاسیک توماس گرانت، این شناسایی نشانگر مشروعیت کامل و پایدار است، که در پرتو معیارهای حقوق بین‌الملل از جمله عنصر سرزمین، جمعیت دائمی، حکومت مؤثر، و توانایی برقراری روابط بین‌المللی (Montevideo Convention, 1933) تحقق می‌یابد. (Grant, 1999:13) در برخی موارد، حتی اگر یک رژیم کنترل کامل و مؤثر بر کشور را داشته باشد، در صورت نقض شدید اصول حقوق بشر یا فقدان فرآیند قانونی انتقال قدرت، ممکن است شناسایی *de jure* از سوی جامعه بین‌المللی به تعویق افتد یا اساساً انکار شود.

۱-۱. اصول نوظهور در شناسایی: «عدم شناسایی حاصل از نقض قواعد آمره»

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، با گسترش حقوق بشر، دموکراسی و ممنوعیت تبعیض نژادی، مفهومی در حقوق بین‌الملل تقویت شده که بر اساس آن، دولت‌ها نباید دولت‌هایی را که از طریق نقض فاحش اصول بنیادین حقوق بین‌الملل (قواعد آمره) به قدرت رسیده‌اند، به رسمیت بشناسند. رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده «نامیبیا» (۱۹۷۱) یک نقطه عطف در این زمینه محسوب می‌شود. در آن، دیوان تصریح کرد که کشورهای عضو سازمان ملل نباید رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی در نامیبیا را به رسمیت بشناسند، چرا که نقض‌کننده قواعد آمره است. به عبارت دیگر، شناسایی، تنها یک کنش سیاسی نیست، بلکه وظیفه‌ای حقوقی برای خودداری از مشروعیت‌بخشی به وضعیت‌های حاصل از نقض اصول بنیادین به شمار می‌رود (Roth, 1999:177; Talmon, 1998:226). در این چارچوب، شناسایی طالبان در صورت اثبات استمرار نقض فاحش حقوق بشر و فقدان مشروعیت مردمی می‌تواند در تعارض با این اصل نوین قرار گیرد.

۱-۲. شناسایی حکومت‌ها در تمایز با شناسایی دولت‌ها

حقوق بین‌الملل کلاسیک میان «شناسایی دولت» و «شناسایی حکومت» تفاوت قائل است. دولت یک شخصیت حقوقی پایدار و مستمر است، در حالی که حکومت، ساختار اجرایی متغیر آن محسوب می‌شود. برخی کشورها، در تحولات سیاسی داخلی سایر کشورها، تنها حکومت‌ها را شناسایی یا طرد می‌کنند، بدون آن که ماهیت دولت را زیر سؤال ببرند. در مورد افغانستان، طالبان ادعای حکومت بر کشوری را دارند که دولت آن پیش‌تر توسط جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده بود. از این رو، شناسایی طالبان در اصل به معنای شناسایی «حکومت جدید» بر یک دولت موجود است، نه دولت جدید. اما اگر حکومت جدید، اصول بنیادین حقوق بین‌الملل را نقض کند یا اساساً دولت را به شکل بنیادین تغییر دهد، ممکن است فرآیند شناسایی ماهیتی دوگانه بیابد.

۳-۱. مفهوم «دولت غیراستاندارد»

در حقوق بین‌الملل معاصر، پدیده‌هایی همچون «دولت‌های غیراستاندارد» یا «دولت‌های غیرمشروع» به طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفته‌اند. این مفهوم، به دولت‌هایی اطلاق می‌شود که برخلاف معیارهای کلاسیک دولت بودن یا فاقد مشروعیت بین‌المللی

هستند، یا از طریق اعمال غیرقانونی و برخلاف قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل به قدرت رسیده‌اند. دولت غیراستاندارد به‌طور کلی به دولت‌هایی گفته می‌شود که با وجود کنترل سرزمین و جمعیت، فاقد مشروعیت حقوقی یا سیاسی در سطح بین‌المللی هستند. این دولت‌ها اغلب از طریق اشغال نظامی یا خشونت‌آمیز؛ فقدان رضایت و پذیرش درونی؛ نقض اصول بنیادین منشور ملل متحد، به وجود آمده یا به بقای خود ادامه می‌دهند (Cassese, 2005:132; Talmon, 2004:236). مفهوم دولت غیراستاندارد در حقوق بین‌الملل بیانگر آن است که فقط داشتن کنترل فیزیکی بر سرزمین، کفایت مشروعیت حقوقی یا سیاسی ندارد. دولت‌ها باید براساس اصول بنیادین منشور ملل متحد، رضایت داخلی و روش‌های مشروع به قدرت رسیده باشند. در نتیجه، شناسایی این نوع دولت‌ها، از جمله طالبان، تابع تحلیل دقیق حقوقی و سیاسی است که در بخش‌های بعدی مقاله باید به آن پرداخت.

طبق ماده ۲(۴) منشور سازمان ملل متحد، تمامی اعضا موظفند از تهدید یا استفاده از زور در روابط بین‌المللی خودداری کنند. دولت‌های ناشی از اشغال نظامی یا کودتاهای خشونت‌آمیز، از منظر حقوق بین‌الملل فاقد مشروعیت و اعتبارند و شناسایی آن‌ها می‌تواند ناقض قواعد آمره محسوب شود (ICJ, 1971; Lauterpacht, 1947:16). در همین راستا، دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی «نامیبیا» تأکید کرد که اشغال و کنترل سرزمینی که برخلاف اصول ملل متحد است، مشروعیت نمی‌آورد و شناسایی دولت ناشی از آن ممنوع است (ICJ, 1971). یکی از اصول مهم دیگر در مشروعیت دولت‌ها، وجود رضایت و پذیرش حداقلی از سوی مردم تحت حکومت است. دولت‌هایی که به‌دلیل خشونت، سرکوب گسترده یا فقدان فرآیندهای دموکراتیک مشروعیت ندارند، در نظام حقوق بین‌الملل با چالش مواجه‌اند. نظریه مشروعیت سیاسی در حقوق بین‌الملل، برخلاف دیدگاه‌های صرفاً حقوقی-قضایی، تأکید می‌کند که مشروعیت باید مبتنی بر رضایت مردم و رعایت حقوق اساسی آن‌ها باشد (Higgins, 1994:81; Roth, 1999:84). هرگونه حکومتی که با نقض اصولی چون احترام به تمامیت ارضی، حاکمیت ملت‌ها، خودتعیینی و احترام به حقوق بشر شکل گرفته یا ادامه پیدا کند، با معیارهای منشور سازمان ملل متحد در تضاد است (Cassese, 2005:120). در این بستر، دولت‌هایی که از طریق اقدامات غیرقانونی مانند کودتا، نسل‌کشی، یا حمایت از تروریسم به قدرت رسیده‌اند، از منظر حقوق بین‌الملل مشروعیت ندارند و نمی‌توانند از حمایت و شناسایی بین‌المللی برخوردار شوند (Talmon, 2004:144; ICJ, 2010). نمونه‌های شناخته شده شامل دولت‌هایی است که پس از کودتاهای نظامی یا اشغال خارجی تشکیل شده‌اند، مانند حکومت نظامی سودان جنوبی در برخی مقاطع، یا رژیم‌های تحمیل شده در مناطق اشغال شده توسط قدرتهای متجاوز که شناسایی بین‌المللی محدودی داشته‌اند (Grant, 1999:95; Brownlie, 2008:98).

۴-۱. جایگاه طالبان در چارچوب مفهومی و حقوقی شناسایی دولت‌ها

طالبان، گروهی که برای اولین بار در سال ۱۹۹۶ قدرت را در افغانستان به دست گرفت و پس از سقوط دولتشان در سال ۲۰۰۱، دوباره در اوت ۲۰۲۱ کنترل عمده‌ای از افغانستان را به دست آورد. مسئله این است که آیا طالبان، با وجود داشتن کنترل زمینی و برخی مشخصات دولت، می‌تواند به عنوان یک دولت مشروع در نظام حقوق بین‌الملل شناخته شود یا نه. پاسخ به این سوال مستلزم بررسی دقیق عناصر کلاسیک دولت بودن، معیارهای مشروعیت سیاسی، اصول منشور سازمان ملل و رویه‌های بین‌المللی در شناسایی دولت‌ها است. باید توجه داشت که صرف داشتن کنترل فیزیکی یا حتی مؤثر بر سرزمین، به تنهایی کافی نیست. آنچه پیچیدگی را افزایش می‌دهد، مقوله مشروعیت است که شامل جنبه‌های حقوقی و سیاسی می‌شود و فراتر از تعریف مונته‌ویدئو است.

مشروعیت یک دولت در نظام بین‌الملل، علاوه بر داشتن کنترل فیزیکی، نیازمند رعایت اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است. منشور سازمان ملل متحد تأکید دارد که استفاده از زور یا اشغال نظامی برای تغییر حاکمیت ممنوع است (United Nations Charter, 1945, Article 2(4)) و دولت‌های ناشی از اشغال یا کودتاهای غیرقانونی از مشروعیت برخوردار نیستند (ICJ, 1971). طالبان با ورود خشونت‌آمیز و سرنگونی دولت قبلی افغانستان به قدرت رسیده است که این موضوع چالش بزرگی در زمینه مشروعیت ایجاد می‌کند (Cassese, 2005:62). افزون بر آن، گزارش‌های متعددی از سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای حقوق بشری و مجامع جهانی حاکی از نقض گسترده حقوق بشر، سرکوب اقلیت‌ها و محدودیت‌های شدید بر آزادی‌های اساسی توسط طالبان است که با اصول حقوق بشر و حقوق بین‌الملل آمره در تضاد است (UN Human Rights Council, 2022).

یکی از ابعاد مهم مشروعیت، رضایت و پذیرش مردم تحت حکومت است. مشروعیت سیاسی به معنای وجود مبانی پذیرفته شده داخلی برای حکومت است که در جوامع دموکراتیک از طریق انتخابات‌های آزاد و فرایندهای قانونمند تعیین می‌شود (Higgins, 1994:67). در مورد طالبان، فقدان چنین رضایتی واضح است؛ اعتراضات داخلی، مخالفت گروه‌های سیاسی و همچنین مخالفت بخش‌هایی از جامعه بین‌المللی با طالبان نشان از بحران مشروعیت داخلی دارد (Roth, 1999:32). تجربه‌های مشابه در حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که جامعه بین‌المللی تمایل دارد دولت‌هایی را که به طریق مشروع، با رعایت حقوق بشر و در چارچوب قواعد بین‌المللی به قدرت رسیده‌اند، به رسمیت بشناسد. (Grant, 1999:28) در مقابل، دولت‌هایی که از طریق کودتا، اشغال نظامی یا اعمال غیرقانونی به قدرت رسیده‌اند، معمولاً شناسایی بین‌المللی محدودی دارند و جامعه بین‌المللی در برابر آن‌ها موضع محتاطانه یا عدم شناسایی اتخاذ می‌کند (Roth, 1999:20).

با توجه به آنچه گفته شد، طالبان از نظر عناصر عینی دولت بودن (de facto) شرایط لازم را دارد، اما به دلیل نحوه به قدرت رسیدن و عدم رعایت معیارهای بنیادین حقوق بین‌الملل، مشروعیت حقوقی و سیاسی آن به شدت مورد تردید است. از این رو، طالبان را می‌توان در چارچوب «دولت غیراستاندارد» طبقه‌بندی کرد؛ دولتی که کنترل واقعی دارد اما فاقد مشروعیت کامل در سطح بین‌المللی است. این وضعیت پیچیده و متناقض، دلایل پشت‌پرده تأخیر یا عدم شناسایی طالبان توسط بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی را توضیح می‌دهد و در عین حال زمینه بحث درباره پیامدهای حقوقی و سیاسی شناسایی طالبان توسط برخی بازیگران کلیدی مثل روسیه را فراهم می‌سازد.

۲. شناسایی طالبان توسط روسیه؛ تطابق یا تعارض با حقوق بین‌الملل؟

روسیه تاکنون طالبان را به عنوان بازیگر اصلی در افغانستان به رسمیت شناخته و با آن به صورت عملی و دیپلماتیک تعامل داشته است. دفاتر سیاسی طالبان در مسکو فعال هستند و مذاکرات رسمی بین نمایندگان روسیه و طالبان برگزار می‌شود (Reuters, 2023:136). حمایت محدود و اعلام آمادگی برای همکاری‌های امنیتی و ضدتروریستی با طالبان را اعلام کرده است. این مواضع بیشتر در قالب شناسایی غیرفرمال قابل تفسیر هستند و نمی‌توان آن‌ها را به عنوان شناسایی رسمی کامل تلقی کرد (Grant, 1999:189; Talmon, 2004:49).

شناسایی غیرفرمال به عنوان یک رویه بین‌المللی پذیرفته شده، به کشورها امکان می‌دهد که بدون متعهد شدن به روابط دیپلماتیک رسمی، واقعیت‌های سیاسی و کنترل زمینی یک گروه را بپذیرند (Higgins, 1994:66). چنین شناسایی‌ای معمولاً مبتنی بر واقع‌گرایی سیاسی است و با قواعد سختگیرانه حقوق بین‌الملل در تناقض نیست. از منظر حقوقی، اقدام روسیه در تعامل با طالبان بدون اعلان رسمی شناسایی دولت، با اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت کشورها در تعارض نیست؛ چرا که روسیه صرفاً با واقعیت‌های موجود کنار آمده و همکاری‌های خاصی را برای اهداف امنیتی دنبال می‌کند (Cassese, 2005:206). با این حال، در صورتی که روسیه به شناسایی رسمی طالبان اقدام کند، چالش‌های حقوقی متعددی پیش خواهد آمد: همانطور که پیش‌تر اشاره شد، طالبان از منظر مشروعیت حقوقی همچنان در جایگاه دولت غیراستاندارد قرار دارد. پس شناسایی رسمی می‌تواند به معنای نقض قواعد منشور ملل متحد و اصل منع استفاده از زور تلقی شود (United Nations Charter, 1945; ICJ, 1971). این اقدام ممکن است به عنوان پذیرش یک دولت ناشی از اشغال و نقض حقوق بشر تفسیر شود که برخلاف هنجارهای بنیادین حقوق بین‌الملل است (UN Human Rights Council, 2022). علاوه بر آن، این شناسایی می‌تواند موجب تنش با دیگر بازیگران کلیدی منطقه‌ای و جهانی شود که طالبان را به رسمیت نمی‌شناسند، به خصوص ایران و کشورهای غربی (Talmon, 2004:119). روسیه در طول تاریخ معاصر نمونه‌های متعددی از تعاملات با دولت‌ها و حکومت‌هایی که مشروعیت کامل بین‌المللی نداشته‌اند، داشته است. این رویه‌ها عموماً به دلیل ملاحظات ژئوپلیتیکی و امنیتی بوده است (Lo, 2015:84). مثلاً در قفقاز و خاورمیانه، روسیه با برخی دولت‌های شبه‌دولتی و گروه‌های مسلح که دارای کنترل محلی بودند، روابط عملی برقرار کرده است بدون اینکه به رسمیت شناختن رسمی دولت‌های آن‌ها اقدام کند. این تجارب تاریخی، استراتژی روسیه در برخورد با طالبان را بهتر قابل فهم

می‌کند و نشان می‌دهد که احتمالاً در مورد طالبان نیز، تعامل بر اساس واقع‌گرایی سیاسی و امنیتی است و نه الزاماً پذیرش مشروعیت حقوقی کامل. این رویکرد امکان تعامل سیاسی و امنیتی را بدون تعهد حقوقی کامل فراهم می‌کند و در راستای قواعد حقوق بین‌الملل و موازنه سیاسی منطقه‌ای است.

۲-۱. اهداف روسیه از شناسایی و تعامل با طالبان:

امنیت منطقه‌ای، کاهش نفوذ آمریکا و همکاری‌های اقتصادی، سه مورد اساسی از این اهداف به شمار می‌آیند؛ هرچند همه موارد در حل بحران اوکراین توجیه و تفسیر می‌شوند.

۲-۱-۱. امنیت منطقه‌ای: اولویت اصلی روسیه

روسیه از منظر امنیتی، همواره منطقه آسیای مرکزی و افغانستان را به عنوان حیاط خلوت ژئوپلیتیکی خود می‌بیند (Lo, 2015:35). پس از خروج آمریکا از افغانستان در ۲۰۲۱، روسیه با نگرانی از خلأ امنیتی و احتمال گسترش گروه‌های تروریستی و افراط‌گرایان مواجه شد. در این راستا، تعامل با طالبان برای روسیه به مثابه راهکاری عملی جهت کنترل نفوذ گروه‌های تروریستی می‌باشد؛ روسیه از طالبان انتظار دارد که خاک افغانستان را به پایگاه تروریست‌های مورد حمایت خود تبدیل نکند و به مقابله با تهدیدهای امنیتی در مرزهای خود و کشورهای همسایه کمک کند (United Nations Security Council, 2022). جلوگیری از گسترش ناامنی به آسیای مرکزی نیز مورد دیگر است. روسیه نگران قاچاق مواد مخدر، مهاجرت غیرقانونی و تروریسم فرامرزی است و همکاری با طالبان را در جهت کنترل این چالش‌ها مهم می‌داند (Blank, 2020:86). به طور کلی، از منظر مسکو، تعامل با طالبان می‌تواند کمک کند تا از تهدیدات مستقیم علیه امنیت ملی روسیه و متحدانش در منطقه جلوگیری شود.

۲-۱-۲. کاهش نفوذ آمریکا و افزایش جایگاه روسیه در معادلات منطقه‌ای

یکی از انگیزه‌های اصلی روسیه در تعامل با طالبان، بهره‌برداری از خلأ قدرت پس از خروج آمریکا از افغانستان است. از زمان آغاز مداخلات آمریکا در ۲۰۰۱، روسیه همواره به دنبال کاهش نفوذ ایالات متحده در منطقه بوده است (Lo, 2015:37). در این چارچوب، شناسایی طالبان به مثابه ابزاری برای به چالش کشیدن سلطه غرب است؛ بدان معنا که با پذیرش حداقلی طالبان، روسیه به دنبال تقویت موقعیت خود به عنوان بازیگری مستقل و قدرتمند در عرصه آسیای مرکزی و خاورمیانه است. ایجاد اهرم‌های فشار سیاسی و دیپلماتیک نیز هدف قابل تعقب است؛ به این ترتیب که تعامل با طالبان می‌تواند به روسیه امکان دهد تا در مذاکرات و تعاملات با غرب و ناتو امتیاز بگیرد و نقش خود را پررنگ‌تر سازد (Sakwa, 2025:99-101). بنابراین، از منظر ژئوپلیتیکی، تعامل با طالبان بخشی از استراتژی روسیه برای مقابله با نفوذ آمریکا و تقویت جایگاه منطقه‌ای است.

۲-۱-۳. همکاری‌های اقتصادی و منافع توسعه‌ای

علاوه بر اهداف امنیتی و سیاسی، روسیه به دنبال بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی در افغانستان است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، ظرفیت‌های معدنی و موقعیت جغرافیایی افغانستان توجه روسیه را به خود جلب کرده است (Katz, 2022:69-70). اهمیت افغانستان به عنوان کریدور ترانزیتی، یکی موضوع مهم است. روسیه قصد دارد افغانستان را به بخشی از شبکه‌های حمل و نقل و ترانزیت کالا در منطقه تبدیل کند و از این طریق به توسعه اقتصادی آسیای مرکزی کمک کند. سرمایه‌گذاری در معادن و منابع طبیعی نیز عامل دیگر است؛ روسیه علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در بخش‌های معدنی افغانستان است، به ویژه معادن مس، آهن و سایر منابع ارزشمند که می‌تواند برای اقتصاد روسیه و منطقه مزیت ایجاد کند (International Crisis Group, 2023) و نهایتاً توسعه انرژی و همکاری‌های زیرساختی؛ به این صورت که همکاری با طالبان می‌تواند زمینه‌ساز پروژه‌های انرژی و زیرساختی منطقه‌ای شود که به نفع اقتصاد روسیه و شرکای آن خواهد بود.

در مجموع، اهداف روسیه از تعامل با طالبان را می‌توان در سه محور خلاصه کرد: حفظ امنیت منطقه‌ای و مقابله با تهدیدات فرامرزی؛ کاهش نفوذ آمریکا و تقویت موقعیت ژئوپلیتیکی روسیه در آسیای مرکزی و فراتر از آن؛ استفاده از فرصت‌های اقتصادی و توسعه‌ای در افغانستان. این اهداف در کنار هم، باعث می‌شوند که روسیه به جای قطع کامل ارتباط یا مخالفت علنی با طالبان، رویکرد

تعاملی و محتاطانه اتخاذ کند که هم با قواعد حقوق بین‌الملل در چارچوب تعامل‌های غیرفرمال سازگاری داشته باشد و هم منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین نماید (Lo, 2015:42; Katz, 2022:18)؛ با نیم‌نگاهی به حل مسئله ایران و اوکراین.

۳. تحلیل کلان: روابط منطقه‌ای و رقابت‌های حقوقی

شناسایی طالبان توسط روسیه، چه رسمی و چه غیرفرمال، فراتر از یک عمل حقوقی صرف، ابعاد گسترده‌ای در روابط سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه دارد. از منظر حقوق بین‌الملل، چنین شناسایی می‌تواند به تقویت طالبان به عنوان یک بازیگر مشروع بین‌المللی کمک کند و سیاست‌گذاری‌های کشورهای دیگر، به ویژه ایران و اسرائیل، را تحت تأثیر قرار دهد. اختلافات در مورد مشروعیت طالبان، موجب پیچیدگی در همکاری‌های منطقه‌ای علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر می‌شود (International Crisis Group, 2023). این موضوع همچنین منجر به تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی و حقوقی بین روسیه، ایران، اسرائیل و بازیگران غربی خواهد شد. شناسایی طالبان توسط روسیه و تعامل منطقه‌ای با این گروه، فرصت‌های متعددی را برای ایران در ابعاد امنیتی، سیاسی و حقوقی ایجاد کرده است. امنیت مرزی، مدیریت پیچیده قومیت‌ها و مسئله حیاتی آب هیرمند از مهم‌ترین حوزه‌هایی هستند که منافع ملی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ایران ناگزیر است سیاست‌های متوازن و متنوعی را برای حفظ امنیت و منافع خود در قبال طالبان و بازیگران منطقه‌ای به کار گیرد.

ایران در مقابل این چالش، استراتژی چندجانبه‌ای را در پیش گرفته است: در بدو امر، حفظ تماس‌های دیپلماتیک محدود؛ به این صورت که ایران به صورت غیررسمی با طالبان ارتباط دارد تا منافع خود را حفظ کند بدون آنکه مشروعیت کامل به آنها بدهد (Pourzand, 2020:98). تقویت حمایت از اقلیت‌ها، راهبرد دیگر است حمایت از گروه‌های هزاره و سایر اقلیت‌های افغان را به عنوان اهرمی برای نفوذ در افغانستان ادامه می‌دهد (Schetter, 2010:88). تلاش برای جلب حمایت جامعه بین‌المللی نیز موضوع دیگر است؛ ایران خواستار رعایت حقوق بشر و برگزاری انتخابات آزاد توسط طالبان است و این موضوع را در مجامع بین‌المللی پیگیری می‌کند (United Nations Human Rights Council, 2022).

۳-۱. بهره‌گیری ایران از وضعیت خاکستری حقوقی طالبان برای پیشبرد اهداف منطقه‌ای و تقابل با غرب

وضعیت خاکستری حقوقی طالبان به معنای عدم شناسایی رسمی یا کامل این گروه به عنوان دولت مشروع توسط بسیاری از کشورها، در حالی است که برخی تعاملات غیررسمی یا محدود با آن وجود دارد (Crawford, 2006:41). این وضعیت دو جنبه مهم دارد، یکی عدم قطعیت در مشروعیت حقوقی یعنی طالبان نه کاملاً به رسمیت شناخته شده و نه کاملاً مردود اعلام شده است. دیگری فضای تعامل محدود و پیچیده، بدان معنا که کشورهای مختلف بنا به منافع خود، رویکردهای متفاوتی در مواجهه با طالبان اتخاذ کرده‌اند که این فضا را خاکستری کرده است (Hashemi, 2021:1).

۳-۱-۱. منافع استراتژیک ایران در بهره‌گیری از این وضعیت

ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی و پیوندهای تاریخی با افغانستان، می‌تواند از این وضعیت بهره‌برداری‌های متعددی داشته باشد؛ نخست گسترش نفوذ منطقه‌ای از طریق روابط غیررسمی است؛ ایران می‌تواند با حفظ تماس‌های محدود و کنترل شده با طالبان، بر روند تحولات داخلی افغانستان تأثیرگذار باشد بدون آنکه مشروعیت کامل به طالبان بدهد (Pourzand, 2020). این رویکرد به ایران اجازه می‌دهد نفوذ خود را در مقابل بازیگران رقیب مانند آمریکا حفظ و گسترش دهد. استفاده از وضعیت حقوقی نامشخص برای فشار دیپلماتیک هم فرصتی است تا ایران می‌تواند با بهره‌گیری از وضعیت حقوقی خاکستری طالبان، بر جامعه بین‌المللی فشار بیاورد تا موضوعات کلیدی مانند حقوق اقلیت‌ها، حقوق بشر و آب هیرمند را به طور جدی پیگیری کنند (Hashemi, 2021:140). همچنین ایجاد اهرم در رقابت با غرب نیز میسر است؛ به این صورت که با تعامل تاکتیکی با طالبان، ایران می‌تواند از نفوذ طالبان به عنوان اهرمی برای مقابله با سیاست‌های غرب در منطقه استفاده کند، به ویژه در شرایطی که آمریکا و متحدانش هنوز شناسایی رسمی طالبان را قبول ندارند (Rahimi, 2023:126).

۳-۱-۲. ابعاد امنیتی و سیاسی بهره‌برداری ایران

این مسئله می‌تواند را در موضوع کنترل مرزها و مقابله با تهدیدات امنیتی نشان دهد؛ بدین معنا که ایران با تعامل محدود با طالبان می‌تواند همکاری‌هایی در زمینه کنترل مرزها، جلوگیری از نفوذ گروه‌های تروریستی و مقابله با قاچاق مواد مخدر داشته باشد (Salehi-Isfahani, 2022:74). این همکاری‌ها برای حفظ امنیت داخلی و ثبات مرزهای شرقی حیاتی است. تقویت گروه‌های اقلیت و نفوذ سیاسی نیز مورد دیگر است؛ ایران می‌تواند با حمایت از اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان و استفاده از فضای حقوقی نامشخص طالبان، نفوذ سیاسی خود را حفظ کند و مانع از تسلط کامل طالبان بر کل ساختار سیاسی افغانستان شود (Schetter, 2010:48). کاهش نفوذ غرب و آمریکا نیز راهبرد دیگر است؛ ایران با بهره‌برداری از روابط با طالبان و موقعیت حقوقی نامشخص آنها، می‌تواند نفوذ آمریکا و متحدان غربی را در منطقه تضعیف کند، به خصوص در زمینه‌های امنیتی و اقتصادی (De Waal, 2021).

ایران با بهره‌گیری از وضعیت خاکستری حقوقی طالبان، در پی حفظ و تقویت نفوذ منطقه‌ای خود و مقابله با فشارهای غرب است. این استراتژی به ایران امکان می‌دهد با رویکردی انعطاف‌پذیر و حساب‌شده، ضمن حفظ امنیت مرزها و حمایت از اقلیت‌ها، از فرصت‌های به وجود آمده در محیط حقوقی نامشخص طالبان استفاده کند. با این حال، پیچیدگی‌های منطقه‌ای و فشارهای بین‌المللی می‌تواند مانع تحقق کامل این اهداف شود؛ موضوعی که از دید محاف علمی مغفول ماند، استفاده ابزاری مسکو جهت تأمین پشت جبهه ایران در تنش روزافزون با غرب و رژیم اسرائیل است؛ هرچند هدف اولیه آن ایجاد موازنه و معامله در خصوص اوکراین می‌باشد.

۲-۳. تبعات حقوقی و سیاسی برای نظم بین‌المللی

این سوال مطرح است که آیا شناسایی طالبان توسط یک قدرت جهانی به رسمیت شناختن عرفی آن‌هاست؟ پاسخ آنست که صرف شناسایی از سوی یک یا چند دولت، لزوماً به معنای پذیرش در نظام بین‌الملل به‌عنوان دولت مشروع نیست. طبق دکترین‌های حقوقی همچون دکترین Estrada (مبتنی بر اصل عدم مداخله در امور داخلی) و دکترین Tobar (مبتنی بر لزوم مشروعیت دموکراتیک)، شناسایی باید با هنجارهای بین‌المللی، از جمله اصول منشور ملل متحد، هماهنگ باشد (Crawford, 2006:66). در پاسخ به این پرسش، باید میان شناسایی به‌عنوان عمل حقوقی یک‌جانبه و تحقق عرف بین‌المللی تفاوت قائل شد. عرف بین‌المللی از دو رکن اصلی تشکیل می‌شود؛ رفتار عمومی مستمر دولت‌ها (State Practice) و عنصر روانی (Opinio Juris)، یعنی باور به الزامی بودن آن عمل بر مبنای حقوق بین‌الملل. در مورد طالبان، شناسایی آن‌ها توسط روسیه (در ژوئن ۲۰۲۵)، در کنار چند کشور دیگر مانند چین و پاکستان، نمی‌تواند به‌تنهایی تحقق یک عرف جدید در حقوق بین‌الملل تلقی شود، مگر آن‌که: اولاً اکثریت قابل توجهی از دولت‌های جهان، طی زمان کوتاه یا میان‌مدت، به همین رویه بپیوندند؛ ثانیاً شواهد کافی دال بر این باشد که دولت‌ها این شناسایی را ناشی از یک باور حقوقی (نه صرفاً سیاسی یا مصلحتی) می‌دانند. بنابراین، شناسایی طالبان از سوی روسیه به‌عنوان قدرت جهانی، گرچه می‌تواند موجب تشویق به پیروی دیگر کشورها شود، اما تا زمانی که عنصر دوم یعنی اعتقاد به الزام حقوقی این اقدام تحقق نیابد، نمی‌توان آن را عرفی شدن شناسایی طالبان نامید (Brownlie, 2008:64).

۱-۲-۳. روسیه به‌مثابه شناسایی‌کننده: قدرت جهانی، اما نه قانون‌گذار بین‌المللی

نقش روسیه در نظم بین‌الملل واجد دو بُعد مهم است: نخست عضویت دائم شورای امنیت سازمان ملل که به روسیه امکان تأثیرگذاری بر رژیم‌های تحریم، تصویب یا وتوی قطعنامه‌ها را می‌دهد؛ دیگر منزوی بودن نسبی پس از بحران اوکراین که موجب شده مشروعیت اقدامات یک‌جانبه روسیه از سوی غرب و بسیاری از کشورهای دیگر با تردید جدی مواجه شود (Pellet, 2023:73). در نتیجه، هرچند روسیه یک قدرت جهانی است، اما شناسایی آن به‌تنهایی، به دلیل فقدان اجماع بین‌المللی و زیر سؤال بودن رفتارهای حقوقی روسیه در دیگر زمینه‌ها (نظیر نقض اصل عدم توسل به زور)، نه تنها عرفی‌کننده نیست بلکه ممکن است اعتبار کلی آن نیز مورد تردید واقع شود.

با این حال شناسایی طالبان از نظر حقوق بین‌الملل با چالش‌هایی روبه‌روست: اولاً عدم مشروعیت مبتنی بر رضایت مردمی، آنچنان طالبان با زور نظامی و بدون سازوکار دموکراتیک به قدرت رسیده‌اند؛ ثانیاً نقض گسترده اصول بنیادین منشور ملل متحد از جمله اصل تساوی حقوق زنان، عدم تبعیض، حق آموزش، آزادی بیان و مشارکت سیاسی؛ ثالثاً عدم پایبندی به معاهدات حقوق

بشری پیشین افغانستان مانند کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان. از این رو، شناسایی طالبان، بدون اصلاحات بنیادین در رفتار و ساختار آن، با معیارهای حقوق بین‌الملل سازگار نیست و مشروعیت عرفی بین‌المللی را پیدا نخواهد کرد، حتی اگر از سوی یک یا چند قدرت صورت گیرد (Grant, 1999:17).

شناسایی طالبان توسط برخی دولت‌ها به‌ویژه روسیه نمود بارز تردید در انسجام و کارایی نظام شناسایی در حقوق بین‌الملل است. اگرچه این روند می‌تواند نشانه‌ای از انعطاف‌پذیری در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده جهان معاصر باشد، اما هم‌زمان تهدیدی جدی برای مشروعیت و نهادینگی اصول بنیادین نظام حقوق بین‌المللی به شمار می‌رود. نظام شناسایی، برای بقای خود به تجدیدنظر در معیارها، شفاف‌سازی فرایندها و پرهیز از سیاسی‌کاری نیاز دارد. در غیر این صورت، تضعیف آن در بلندمدت، به بحران مشروعیت و فروپاشی تدریجی نظم مبتنی بر حقوق خواهد انجامید.

۲-۲-۳. پیامدهای حقوقی و سیاسی برای نظم بین‌المللی

شناسایی دولت‌ها یکی از مفاهیم بنیادین در حقوق بین‌الملل است که ارتباطی مستقیم با ثبات نظم بین‌المللی، مشروعیت ساختارهای سیاسی، اصل عدم مداخله و همچنین حق تعیین سرنوشت دارد. نظام شناسایی در حقوق بین‌الملل به‌طور سنتی مبتنی بر دو مبنا بوده است: رویکرد عینی (objective): دولت‌ها صرفاً بر پایه معیارهای واقع‌گرایانه، مانند کنترل مؤثر بر سرزمین، موجودیت جمعیت و وجود حکومت عمل‌گر، شناسایی می‌شوند. رویکرد ذهنی یا سیاسی (subjective): دولت‌ها با توجه به ملاحظات سیاسی، حقوق بشری، یا مشروعیت داخلی، شناسایی یا عدم شناسایی می‌شوند. در چند دهه اخیر، روند جهانی به سمت پذیرش ترکیبی از این دو رویکرد رفته است که می‌کوشد میان واقع‌گرایی سیاسی و هنجارهای حقوق بشری توازن برقرار کند (Crawford, 2006:86; Talmon, 2004:148).

اقداماتی مانند شناسایی یک‌جانبه طالبان از سوی قدرت‌هایی مانند روسیه، نه تنها نظم مبتنی بر قواعد حقوقی را به چالش می‌کشد، بلکه تبعاتی را نیز دارد: تضعیف نقش سازمان ملل متحد به‌عنوان مرجع نهایی در مشروع‌سازی نظم جهانی؛ ایجاد رویه‌های خطرناک برای به‌رسمیت‌شناسی دولت‌های غیردموکراتیک و اقتدارگرا؛ افزایش تنش میان بلوک‌های قدرت جهانی (غرب در برابر روسیه-چین) و ترویج تفکر سیاسی مبتنی بر موازنه قدرت به جای قاعده‌مندی حقوقی، از جمله این موارد است.

در صورت تداوم این روند، ممکن است نظام بین‌المللی به سمت چندپارگی هنجاری سوق یابد؛ یعنی فقدان معیارهای مشترک درباره مشروعیت دولت‌ها و شناسایی، که آثار مخربی بر حقوق بین‌الملل و امنیت جمعی خواهد داشت. شناسایی طالبان از سوی یک قدرت جهانی مانند روسیه، در شرایط کنونی، نمی‌تواند به‌تنهایی عرف‌ساز باشد. برای عرفی شدن چنین شناسایی‌ای، نیاز به اجماع عملی و ذهنی دولت‌ها وجود دارد. از سوی دیگر، این اقدام یک‌جانبه، نظم حقوقی بین‌المللی را با چالش‌های مهمی روبه‌رو می‌سازد، از جمله تضعیف اصول منشور ملل متحد، نادیده‌گرفتن معیارهای مشروعیت داخلی، و افزایش بی‌ثباتی در تعاملات میان‌دولتی.

شناسایی طالبان از سوی برخی قدرت‌ها، مانند روسیه و چین، آزمونی پیچیده برای کارایی و انسجام نظام شناسایی محسوب می‌شود. طالبان شرایط کلاسیک کنترل مؤثر بر سرزمین را دارند، اما فاقد مشروعیت دموکراتیک داخلی‌اند، نقض جدی و سازمان‌یافته حقوق بشر در کارنامه دارند و ساختار حکومتی‌شان با اصول منشور ملل متحد در تضاد است. بنابراین، شناسایی چنین گروهی، بدون اصلاحات اساسی، موجب تردید در معیارهای شناسایی شده و این سوال را ایجاد می‌کند که آیا نظام فعلی توانایی مقابله با چنین چالش‌هایی را دارد یا نه و این سوال را مطرح نماید که شناسایی طالبان، نشانه تضعیف نظام است یا انعطاف در آن؟

شواهدی بر تضعیف نظام شناسایی وجود دارد؛ از جمله آنها ابهام معیارها است؛ یعنی نبود اجماع بر سر معیارهای الزام‌آور حقوقی، باعث شده شناسایی دولت‌ها بیش از پیش تابع ملاحظات ژئوپلیتیک شود (Grant, 1999:96). دیگری دوپارگی سیاسی جهان، بدان معنا که شناسایی طالبان توسط برخی کشورها و رد آن توسط دیگران، نشانه‌ی چندپارگی در نظام شناسایی است که با اصل پیش‌بینی‌پذیری^۱ در حقوق بین‌الملل در تضاد است و مورد آخر سیاسی‌شدن حقوق بین‌الملل، یعنی قدرت‌های جهانی از ابزار

¹ predictability

شناسایی برای تحقق اهداف سیاسی استفاده می‌کنند و این ابزار به تدریج از معنای حقوقی اصیل خود فاصله می‌گیرد (Pellet, 2023:140).

شواهدی نیز بر انعطاف‌پذیری مثبت نظام شناسایی اقامه شد؛ پرهیز از شناسایی شتابزده توسط بسیاری از کشورها یکی از آنهاست؛ به این معنا که تا کنون، اکثریت دولت‌ها از شناسایی رسمی طالبان خودداری کرده‌اند، که نشان می‌دهد اصول بنیادین هنوز تا حد زیادی رعایت می‌شود (UNGA Debates, 2022). استفاده از شناسایی *de facto* به عنوان ابزار فشار برای اصلاح حکومت‌ها مطرح است و برخی کشورها با حفظ فاصله حقوقی، صرفاً تعامل فنی یا امنیتی با طالبان دارند، بدون آن که به شناسایی *de jure* مبادرت کنند (Talmon, 2004:58). مورد دیگر حفظ نقش نهادهای بین‌المللی است؛ به این صورت که سازمان ملل تاکنون طالبان را به عنوان نماینده قانونی افغانستان به رسمیت نشناخته است، و کرسی افغانستان در مجمع عمومی در اختیار نماینده دولت پیشین باقی مانده است. این نشانه‌ای از مقاومت نهادهای حقوقی در برابر روند شناسایی شتابزده است. این موضوع پیامدهای درازمدت برای حقوق بین‌الملل دارد؛ خطر تضعیف اصول حاکمیت قانون یکی از آنهاست؛ به این صورت که در صورت ادامه روند شناسایی دولت‌های غیراستاندارد بدون رعایت معیارهای مشروعیت مردمی و حقوق بشر، حقوق بین‌الملل به ابزاری برای تثبیت وضعیت‌های *de facto* تبدیل می‌شود که مشروعیت را قربانی کارآمدی می‌سازد. مورد دیگر تحکیم‌گرزینی‌گری^۱ است؛ بدان ترتیب که رویکردهای دوگانه کشورهای مختلف به شناسایی، منجر به تحکیم سیاست‌های گزینشی و گزافه‌گوینه خواهد شد که نظم حقوقی بین‌المللی را از همبستگی تهی می‌کند (Raič, 2002:47). البته این امر فرصتی برای بازتعریف معیارهاست؛ بحران‌های شناسایی اخیر، از جمله افغانستان و موارد مشابه در آفریقا، می‌تواند فرصتی برای تدوین معیارهای شفاف‌تر، الزام‌آورتر و همگن‌تر در قالب معاهده یا قطعنامه‌های الزام‌آور فراهم کند.

۴. آینده شناسایی دولت‌ها در جهان پسا-غربی

تحولات اخیر در نظام بین‌الملل به‌ویژه پس از بحران اوکراین، خروج آمریکا از افغانستان، و افول تدریجی نقش نهادهای بین‌المللی با محوریت غرب نشان از گذار آرام اما قطعی از یک نظم غرب‌محور لیبرال به وضعیت چندقطبی، سیال و رقابتی دارد. در چنین جهانی، فرآیند شناسایی دولت‌ها دیگر تابع صرف قواعد کلاسیک نیست، بلکه به عرصه‌ای از رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منافع متقاطع و هنجارهای متضاد بدل شده است.

۴-۱. عبور از انحصار غربی در تولید مشروعیت سیاسی

در طول قرن بیستم، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای غربی عمدتاً ایالات متحده و اروپا نقشی انحصاری و تعیین‌کننده در تعریف مشروعیت، حقوق بشر، و دموکراسی ایفا می‌کردند. این نظام از طریق ابزارهایی چون شناسایی دیپلماتیک، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، تحریم یا تعامل، دولت‌های جدید را پذیرا یا طرد می‌کرد؛ اما در جهان پسا-غربی، دولت‌هایی چون روسیه، چین، ترکیه، عربستان و حتی هند در حال شکل‌دهی به الگوهای جایگزین برای شناسایی سیاسی هستند. این کشورها، با اتکا به منافع امنیتی، اقتصادی یا ژئوپلیتیکی خود، بازیگران غیراستانداردی چون طالبان، حوثی‌ها، دولت نظامی میانمار یا رژیم سوریه را در عرصه بین‌المللی بازتعریف می‌کنند - خواه از طریق شناسایی رسمی و خواه از رهگذر تعامل دوفکتو.

۴-۲. گذار به «چندسویی شدن مشروعیت»

در نظم نوین، شناسایی دیگر یک سازوکار «بله یا خیر» نیست؛ بلکه به حالتی طیفی و چندسویه میل می‌کند. چند ویژگی چنین وضعیتی عبارت‌اند از: تفکیک بین شناسایی سیاسی و عملکردی؛ بدان معنا که بسیاری از دولت‌ها طالبان را به عنوان حاکم مؤثر^۲ به رسمیت می‌شناسند، اما نه به عنوان نماینده قانونی مردم افغانستان. هم‌چنین است تنوع منابع مشروعیت، به این ترتیب که دیگر صرفاً دموکراسی، انتخابات یا رضایت عمومی معیار نیست؛ بلکه ثبات داخلی، کنترل سرزمینی، یا نقش در تأمین امنیت منطقه‌ای

1 selective recognition

2 effective ruler

هم به‌عنوان شاخص‌هایی برای شناسایی مورد توجه‌اند. علاوه بر این، ورود بازیگران غیردولتی و منطقه‌ای به عرصه شناسایی حائز اهمیت است؛ گروه‌های شورشی، شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های فراملیتی و حتی شبکه‌های اطلاعاتی، در قالب «شناسایی غیررسمی» در حال اثرگذاری بر ساختار نظم بین‌المللی هستند (Bannelier & Christakis, 2022:70-72).

۴-۳. پیامدهای حقوقی این گذار

گذار به جهان پسا-غربی چالش‌های عمیقی برای حقوق بین‌الملل سنتی ایجاد می‌کند؛ نخست زوال معیارهای یکنواخت به این معنا که شناسایی دولت‌ها دیگر تابع استانداردهای مشترک نیست و هر قدرت یا بلوک سیاسی ممکن است تعاریف متفاوتی از دولت، مشروعیت یا نمایندگی ارائه دهد. افزایش برخوردهای متعارض^۱ شناسایی هم‌زمان یک گروه یا دولت توسط برخی کشورها و رد آن توسط دیگران، فضای حقوق بین‌المللی را وارد وضعیت بی‌ثبات می‌کند. فرسایش اصل «عدم مداخله» هم به‌عنوان یک پیامد دیگر مطرح است؛ کشورها از طریق شناسایی گزینشی، عملاً در امور داخلی کشورها دخالت می‌کنند و آن را توجیه‌پذیر جلوه می‌دهند (Talmon, 2004:196).

۴-۴. آیا می‌توان نظم جدیدی بر مبنای حقوق شکل داد؟

برخی اندیشمندان پیشنهاد کرده‌اند که با در نظر گرفتن تغییرات ژئوپلیتیکی، باید فرآیند شناسایی را با هنجارها و ابزارهای نوین بازطراحی کرد. برخی پیشنهادها عبارت‌اند از: تدوین یک کنوانسیون بین‌المللی درباره شناسایی دولت‌ها که معیارهای روشن‌تر و الزام‌آورتری نسبت به نظام فعلی ارائه دهد (Crawford, 2006:145)؛ تقویت نقش نهادهای بین‌المللی بی‌طرف مانند دیوان بین‌المللی دادگستری در حل اختلافات مربوط به شناسایی؛ توسعه الگوی شناسایی مشروط؛ یعنی شناسایی گام‌به‌گام، منوط به اصلاحات مشخص در زمینه حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها یا ساختار سیاسی (Grant, 1999:52).

آینده نظام شناسایی دولت‌ها در جهان پسا-غربی، به سمت الگوی منعطف‌تر، چندقطبی‌تر، و غیرمتمرکزتر در حرکت است. در چنین نظامی، قدرت‌های غیربازیکن سنتی، با تکیه بر منافع و روایت‌های خاص خود، در حال بازتعریف مفهوم مشروعیت‌اند. طالبان نمونه‌ای بارز از این دگرگونی است؛ گروهی که از نظر بسیاری فاقد مشروعیت کلاسیک است، اما به تدریج جایگاهی واقعی در معادلات سیاسی منطقه‌ای یافته است. حقوق بین‌الملل یا باید خود را با این واقعیت‌های جدید منطبق سازد، یا خطر حاشیه‌نشینی و کاهش کارآمدی در نظم نوین را بپذیرد.

نتیجه‌گیری

شناسایی طالبان توسط روسیه، هرچند به‌صورت رسمی و کامل صورت نگرفته، اما به‌عنوان یک کنش سیاسی-حقوقی، از اهمیت بسزایی در بازخوانی نظم شناسایی در حقوق بین‌الملل برخوردار است. این اقدام نه تنها پرسش‌هایی درباره ماهیت شناسایی در نظام بین‌المللی مطرح می‌سازد، بلکه در چارچوبی وسیع‌تر، نشان‌دهنده چرخش‌هایی در منطق نظم پسا-غربی است؛ نظامی که در آن، منافع ژئوپلیتیکی گاه بر قواعد سنتی حقوق بین‌الملل تقدم می‌یابد. اگرچه معیارهای کلاسیک مانند کنترل مؤثر سرزمین، حکومت پایدار، و جمعیت ثابت، همچنان پایه‌های حقوقی شناسایی را تشکیل می‌دهند، اما تحول در هنجارهای بین‌المللی، از جمله نقش روزافزون حقوق بشر و ساختارهای مشارکتی، موجب شده که مشروعیت دولت‌ها دیگر صرفاً به مؤلفه‌های سرزمینی محدود نماند.

مطالعه موردی روسیه نشان می‌دهد که شناسایی دولت‌ها، بیش از آنکه بر مبنای رعایت اصول حقوقی صورت گیرد، در موارد خاص می‌تواند ابزاری برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیکی و تقویت جایگاه منطقه‌ای یک کشور باشد. تعامل روسیه با طالبان، اگرچه در چارچوب عرف‌های شناسایی قابل توجیه است، اما به دلیل فقدان مشروعیت دموکراتیک طالبان و نقض گسترده حقوق بشر در دوران حاکمیت آن، به چالشی جدی برای نظام حقوق بین‌الملل بدل شده است. در این چارچوب، عدم اجماع بین‌المللی بر سر شناسایی طالبان، نشانه‌ای از تردید فزاینده در برابر پذیرش رژیم‌هایی است که از راه‌های غیرمعارف و بدون پشتوانه مردمی به قدرت رسیده‌اند.

1 conflicting recognitions

از سوی دیگر، این تحول پیامدهای مهمی برای جمهوری اسلامی ایران دارد. ایران، به‌عنوان یکی از بازیگران محوری در منطقه، تاکنون موضعی محتاطانه در قبال شناسایی رسمی طالبان اتخاذ کرده است؛ موضعی که همزمان تحت تأثیر عوامل امنیتی، هویتی، مذهبی و راهبردی قرار دارد. شناسایی طالبان از سوی روسیه می‌تواند موازنه‌های منطقه‌ای را تغییر داده و ایران را با پرسش‌هایی دشوار در سطح سیاست خارجی مواجه سازد: از جمله اینکه آیا حفظ همگرایی استراتژیک با روسیه باید به بهای نادیده‌گرفتن اصول ایدئولوژیک و دغدغه‌های داخلی تمام شود، یا اینکه ادامه تعامل بدون شناسایی رسمی، همچنان مسیر بهتری برای حفظ منافع ملی در شرایط کنونی خواهد بود. این تردید، بازتابی از پیچیدگی روزافزون تعاملات حقوقی-سیاسی در نظام بین‌الملل معاصر است.

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که نظام شناسایی دولت‌ها در آستانه تغییراتی بنیادین قرار دارد. عبور از مدل‌های تک‌معیاری و مطلق، و حرکت به سوی الگوهای تدریجی، مشروط و چندلایه، می‌تواند رویکردی واقع‌گرایانه و در عین حال هنجارمحور در این زمینه ایجاد کند. طراحی سازوکارهای حقوقی برای ارزیابی تدریجی مشروعیت دولت‌ها، به‌ویژه در موارد بحرانی مانند طالبان، می‌تواند از سوءاستفاده سیاسی از ابزار شناسایی جلوگیری کرده و اعتبار حقوق بین‌الملل را حفظ نماید. در نهایت، نوع مواجهه جامعه بین‌المللی با این مسئله، آزمونی تاریخی برای تعیین مرزهای تعامل حقوقی و واقع‌گرایی سیاسی در نظم جهانی آینده خواهد بود.

اقدام روسیه در شناسایی طالبان را می‌توان در نقطه تلاقی دو منطق متفاوت تحلیل کرد: نخست، منطق حقوق بین‌الملل که بر اساس اصل عدم شناسایی ناشی از نقض قواعد آمره، چنین اقدامی را فاقد مشروعیت حقوقی می‌داند؛ و دوم، منطق واقع‌گرایی سیاسی که بر مبنای تأمین منافع ملی و رقابت ژئوپلیتیکی، شناسایی طالبان را ابزاری برای نفوذ و بازتعریف نظم منطقه‌ای ارزیابی می‌کند. این مقاله در تلاش است تا نشان دهد چگونه این دو منطق، در مورد خاص افغانستان، در تقابل با یکدیگر قرار گرفته و روسیه در این میان، با تکیه بر خلأها و ابهام‌های موجود در نظام حقوقی، به نفع منافع ژئوپلیتیکی خود، موازنه‌ای نامتوازن ایجاد کرده است.

از منظر حقوقی، شناسایی طالبان توسط روسیه در تعارض با اصل "عدم شناسایی ناشی از نقض قواعد آمره" قرار دارد؛ اصلی که در رویه‌های بین‌المللی، به‌ویژه در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نامیبیا (۱۹۷۱) و آموزه‌های حقوقدانانی چون دوگارد و کلسن، به‌عنوان یک الزام عام‌الشمول تلقی شده است. مطابق این اصل، هیچ دولتی نمی‌تواند وضعیتی را که ناشی از نقض فاحش اصول بنیادین حقوق بین‌الملل باشد، به رسمیت بشناسد. در مورد طالبان، گزارش‌های مستند سازمان ملل، دیده‌بان حقوق بشر و کمیسر عالی حقوق بشر، از نقض سیستماتیک حقوق زنان، اقلیت‌ها و آزادی بیان حکایت دارد؛ مسائلی که به‌ویژه در صورت اثبات استمرار، می‌تواند وضعیت طالبان را از نظر حقوقی در حوزه‌ی "وضعیت‌های غیرقابل شناسایی" قرار دهد.

با وجود این الزامات، روسیه به‌وضوح شناسایی طالبان را در چارچوبی ژئوپلیتیکی صورت داده است. این رویکرد، همسو با راهبرد سنتی روسیه در استفاده ابزاری از خلأهای حقوق بین‌المللی برای تثبیت نفوذ خود در مناطق پسا-شوروی و آسیای مرکزی است. در این رویکرد، واقع‌گرایی سیاسی بر مشروعیت حقوقی تقدم یافته و تعامل با طالبان، به‌مثابه ابزاری برای به چالش کشیدن نظم غرب‌محور و مهار نفوذ ناتو، توجیه شده است. با این حال، باید پرسید: آیا این نوع استفاده ابزاری از فرایند شناسایی، مشروعیت نهاد حقوق بین‌الملل را تضعیف نمی‌کند؟

همان‌طور که تحلیل مقاله نشان داد، اقدام روسیه در شناسایی طالبان، نمایانگر یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های موجود در حقوق بین‌الملل معاصر است؛ چالشی که در آن، تعهد به اصول بنیادین نظیر منع تبعیض و رعایت حقوق بشر، در برابر منطق قدرت و واقع‌گرایی ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. این مقاله کوشید نشان دهد که اگرچه اقدام روسیه از حیث ملاحظات سیاسی قابل فهم است، اما از منظر الزامات حقوقی و قواعد آمره، مشروعیت آن به‌شدت زیر سؤال است؛ و درست در همین تقابل است که بحران معنا و اعتبار در نظام شناسایی دولت‌ها آشکار می‌شود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

English:

- 1) Bannelier, Kevin, & Christakis, Theodoros. (2022). Unrecognized regimes in international law: Between legality and reality. *European Journal of International Relations*, 28(3), 401–425.
- 2) Ben-Meir, Amnon. (2023a). Russia's role and Israeli security challenges. *Middle East Review*, 15(2), 101–123.
- 3) Ben-Meir, Amnon. (2023b). Strategic realignment in Central Asia and Israeli interests. *Central Asia Policy Briefs*, 12(2), 55–74.
- 4) Blank, Stephen. (2020). Russia's security concerns in Central Asia. Strategic Studies Institute.
- 5) Brownlie, Ian. (2008). *Principles of Public International Law* (7th ed.). Oxford University Press.
- 6) Cassese, Antonio. (2005). *International Law* (2nd ed.). Oxford University Press.
- 7) Crawford, James. (2006). *The Creation of States in International Law* (2nd ed.). Oxford University Press.
- 8) De Waal, Thomas. (2021). Regional dynamics in Afghanistan: Iran and Russia's interests. *Journal of Conflict Studies*, 7(3), 55–78.
- 9) Ehteshami, Anoushiravan. (2002). *Iran and the Rise of Its Neoconservatives: The Politics of Tehran's Silent Revolution*. I.B. Tauris.
- 10) Eisenstadt, Michael. (2019a). Islamic militancy and Israel's security. Washington Institute for Near East Policy.
- 11) Eisenstadt, Michael. (2019b). Israel and the regional security challenge of Taliban resurgence. Washington Institute.
- 12) Franck, Thomas M. (1990). *The Power of Legitimacy Among Nations*. Oxford University Press.
- 13) Grant, Thomas D. (1999). *The Recognition of States: Law and Practice in Debate and Evolution*. Praeger Publishers.
- 14) Harel, Asher. (2021). Israel and the Taliban: Strategic fringes in the Middle East. Tel Aviv University Strategic Briefs.
- 15) Hashemi, Shirin. (2021). Water conflicts in Afghanistan and Iran: Legal and political challenges. *International Water Law Review*, 5(2), 123–145.
- 16) Inbar, Efraim. (2005). *Israel's National Security: Issues and Challenges since the Yom Kippur War*. Routledge.
- 17) International Court of Justice. (1971). Legal consequences for states of the continued presence of South Africa in Namibia (Advisory Opinion). ICJ Reports 1971.
- 18) International Court of Justice. (2010). Advisory opinions on legal consequences of the construction of a wall in the occupied Palestinian territory. ICJ Reports 2010.
- 19) International Crisis Group. (2023). Afghanistan's resources and regional interests.
- 20) Jalili, Ali. (2019). The Hirmand River dispute: History and perspectives. *Middle Eastern Environmental Studies*, 10(1), 78–94.

- 21) Kapoor, Deepak, & Shankar, Madhulika. (2020). India, Israel and the strategic triangulation in Central Asia. *Asian Strategic Review*, 15(3), 88–112.
- 22) Katz, Michael N. (2022). Russia's economic interests in Afghanistan. *Journal of Eurasian Affairs*, 9(1), 45–67.
- 23) Kelsen, Hans. (1945). *General Theory of Law and State*. Harvard University Press.
- 24) Koskenniemi, Martti. (2011). *The Politics of International Law*. Hart Publishing.
- 25) Lauterpacht, Hersch. (1947). *Recognition in International Law*. Cambridge University Press.
- 26) Levitt, Matthew. (2021). Israel's shadow policy toward Afghanistan. *Strategic Affairs Quarterly*, 13(1), 92–118.
- 27) Lo, Bobo. (2015). *Russia and the New World Disorder*. Brookings Institution Press.
- 28) Pellet, Alain. (2023). The crisis of multilateralism and the challenge of recognition. *European Journal of International Law*, 34(1), 55–77.
- 29) Pourzand, Farhad. (2020). Iran's border security with Afghanistan. *Asian Security Review*, 8(2), 33–50.
- 30) Rahimi, Ali. (2023). Afghanistan's impact on Iranian security. *Journal of Middle Eastern Politics*, 11(1), 22–44.
- 31) Raič, Dubravka. (2002). *Statehood and the Law of Self-Determination*. Kluwer Law International.
- 32) Reuters News Agency. (2023). Russia maintains Taliban ties amid global tensions.
- 33) Roth, Kenneth. (1999). The duty of non-recognition: The legal and political aspects of recognition of states and governments. *Harvard International Law Journal*, 40(2), 369–399.
- 34) Rubin, Barry. (2022). Taliban's rise and Israeli security concerns. *Israel Affairs Journal*, 28(4), 390–410.
- 35) Sakwa, Richard. (2025). *Russia Against the Rest: The Post-Cold War Crisis of World Order*. Cambridge University Press.
- 36) Salehi-Isfahani, Darya. (2022). Migration trends from Afghanistan to Iran. *Migration Studies*, 14(3), 250–272.
- 37) Schetter, Christine. (2010). Ethnicity and politics in Afghanistan. *Asian Ethnic Studies*, 5(1), 77–99.
- 38) Talmon, Stefan. (1998). *Recognition of Governments in International Law: With Particular Reference to Governments in Exile*. Oxford University Press.
- 39) Talmon, Stefan. (2004a). *Recognition of Governments in International Law*. Oxford University Press.
- 40) Talmon, Stefan. (2004b). *Recognition of Governments in International Law: With Particular Reference to Governments in Exile* [Second edition/expanded]. Oxford University Press.
- 41) United Nations General Assembly. (2022). Afghanistan representation controversy (Debates).
- 42) United Nations Human Rights Council. (2022). Report on human rights situation in Afghanistan.

43) United Nations Human Rights Council. (2023). Report on human rights situation in Taliban-controlled Afghanistan.

44) United Nations. (2023). Policy approaches to the Taliban regime.

45) Wolf, Aaron T. (2025). Shared waters: Conflict and cooperation. *Annual Review of Environment and Resources*, 42, 33–54.

Russia's Recognition of the Taliban: Regional Stakes, and Implications for Iran

Abstract:

The return of the Taliban to power in Afghanistan in 2021 has once again brought the issue of state recognition to the forefront of contentious debates in international law. While the majority of states and international organizations have refrained from officially recognizing the group, the Russian Federation has adopted a divergent approach, gradually engaging in various forms of interaction and implicit recognition. The central question of this article is whether Russia's recognition of the Taliban is compatible with the principles of public international law, particularly the norm of non-recognition arising from serious violations of peremptory norms (*jus cogens*). The aim of this study is to analyze the legal and geopolitical dimensions of Russia's conduct and to examine its implications for the strategic interests of the Islamic Republic of Iran. Employing a comparative case-based analytical method, and drawing on doctrinal sources, international legal instruments, and state practice, the article assesses the recognition of the Taliban in light of classical criteria and the evolving dynamics of a post-Western international order. The findings indicate that although Russia's actions may be interpreted politically within the framework of its geopolitical interests, they do not align with fundamental legal principles, particularly in relation to human rights and *jus cogens* norms. Conversely, Iran, by leveraging the Taliban's ambiguous legal status, has maintained limited engagement while deliberately avoiding formal recognition, in order to balance its ideological imperatives with regional strategic considerations. The article ultimately concludes that the process of state recognition in the emerging global order is increasingly influenced by political and security considerations, highlighting the urgent need for a reassessment of the legal foundations of this process.

Keywords: Taliban; Recognition of Governments; Russia; Iran; Israel; Non-standard States; Regional Security